

غیبت یک روشنفکر بازنشسته

غیبت یک روشنفکر بازنشسته

امیرحسین جعفری

پس از انقلاب نیز باقرپرهام به فضای سیاسی و تنشهای مرتبط با آن ورود کرد و با اقدامات تقابلی خود در کانون نویسندگان یکی از مهم‌ترین رویدادهای این کانون را پس از انقلاب رقم زد و آن، عبارت بود از اخراج چند عضو توده‌ای کانون. باقرپرهام معتقد بود دخالت‌های به آذین و دیگر اعضای توده‌ای در کانون برای برگزاری جلسات مختلف باعث این اتفاق شده‌است. اگرچه وی به اختلافات سیاسی دیگری نیز اشاره می‌کند و مسأله نگاه توده‌ای‌ها به سفارت آمریکا و وادار کردن اعضا کانون برای موضع‌گیری نسبت به این واقعه نیز یکی از علل اختلاف با توده‌ای‌های کانون از جانب پرهام بوده است. باقرپرهام در این باره می‌گوید:

«دعوی ما با اعضای توده‌ای کانون نویسندگان ایران در سال ۵۸ شکل گرفت. در این سال، هیأت دبیران کانون عبارت بودند از من، احمد شاملو، محسن یلفانی، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خویی. من، بنا به سنتی که به پیشنهاد به‌آذین در نخستین هیأت دبیران موقت در سال ۵۶ پذیرفته شده بود و بدان عمل می‌شد، در سال ۵۸ نیز سخنگوی کانون بودم. فشار آقای به‌آذین و گروه او در این زمینه به جایی رسیده بود که به عنوان مثال، در روزهای تشکیل جلسهٔ هیأت دبیران کانون که جز اعضای این هیأت کسی دیگر در کانون حضور نداشت، آقای به‌آذین را می‌دیدیم که در معیت آقایان سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی، و برومند- که چهار تن اخیر معمولاً یک قدم عقب‌تر از به‌آذین حرکت می‌کردند- ناگهان وارد کانون می‌شدند و به‌آذین، خطاب به ما پنج تن عضو هیأت دبیران که تشکیل جلسه داده و به کار خود سرگرم بودیم فریاد می‌کشید و می‌گفت: «شما اینجا نشسته‌اید؟» ما حاج و واج می‌پرسیدیم کجا باید بنشینیم آقای به‌آذین؟ و او در جواب انگشتش را به سمت سفارت آمریکا می‌گرفت و می‌گفت: «آنجا، سفارت آمریکا. خلق آنجاست، و شما اینجا نشسته‌اید؟»

این عمل چندان تکرار شد، و اغلب نیز با حالت و سخنانی تهدیدآمیز، که ما اندک اندک نسبت به امنیت شخصی و جان خود نگران شدیم، و به فکر افتادیم که چه کنیم که خطر را خنثی کنیم. با علم به این‌که

دفاع از تسخیر سفارت آمریکا و گروگان‌گیری نه با عقاید شخصی‌مان می‌خواند، نه با اصول روابط بین‌المللی حاکم بر روابط کشور ایران با کشورهای دیگر، سرانجام چاره را در این دیدیم که به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه متنی کوتاه بنویسیم که در مضمون آن، حتی الامکان، به قول معروف، نه سیخ بسوزد نه کباب؛ نوشتن این متن کوتاه به عهده^۱ من گذاشته شد. من کوشیده بودم، با ستایش از احساسات ضد امپریالیستی دانشجویان پیرو خط امام، به طور ضمنی بگویم که این کاری که کرده‌اید مبارزه^۲ ضد امپریالیستی نیست. تا چه حد در رساندن این معنا موفق شده بودم نمی‌دانم، و نسخه‌ای از آن نیز امروزه در اختیارم نیست تا بتوانم قضاوت کنم. این متن کوتاه تایپ شد؛ با امضای اعضای هیأت دبیران. آقای سالمی، از اعضای کانون، داوطلب شد که این اطلاعیه را ببرد و به دیوار سفارت بچسباند. گویا دو تن از اعضای هیأت دبیران، آقایان یلفانی و خوئی، نیز همراه او رفته بودند. نسخه‌ای را هم برای روزنامه^۳ اطلاعات فرستادیم. این کار ما به‌راستی از سر ناچاری بود. احساس می‌کردیم که این گروه توده‌ای، گوئی تصمیم گرفته‌است یا ما را وادارد که از اصول منشور و اساسنامه^۴ کانون چشم‌پوشیم و همه چیز را زیر پا بگذاریم، که خودمان می‌دانستیم که مرد این کار نیستیم. یا اگر نشد، کاری کند که گریبانمان دست امثال آقای خلخالی بیفتد. کار این گروه توده‌ای نه فقط غیرانسانی، بلکه در درجه^۵ نخست خلاف منشور و آرمان کانون بود. این بود که دیدیم چاره‌ای جز اخراج آن‌ها از کانون نداریم. همین کار را کردیم و اعلام شد. تصمیم هیأت دبیران در این مورد، می‌بایست به تأیید مجمع عمومی کانون برسد. ما به وظایف خودمان در فراهم کردن تشکیل مجمع عمومی کانون پرداختیم». اما دهه شصت باقریرهام را نیز مانند توده‌ای‌ها تحت تأثیر قرار داد و او نیز پس از مدتی از ایران مهاجرت کرد و از سال ۲۰۰۰ نیز در کالیفرنیا ساکن شد. در سال‌های پس از انقلاب اگرچه صدا بلندی از او شنیده نشد اما در خلوت خود قلم را به دست گرفته و ترجمه و تألیف را کنار نگذاشت. وی در خرداد ماه ۱۴۰۲ درگذشت.

«درباره^۶ تقسیم کار اجتماعی»، «صور بنیانی حیات دینی» از امیل دورکیم، «هانری کربن: آفاق تفکر معنوی در اسلام» نوشته داریوش شایگان، «مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی» از ریمون آرون، «اقتدار» از ریچارد سنت، «مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک» از ریمون بودون، «مقدمه بر فلسفه^۷ تاریخ هگل» نوشته^۸ ژان ایپولیت، «تاریخ فلسفه در قرن بیستم» نوشته^۹ کریستیان دولاکامپانی، «استقرار شریعت در مذهب مسیح»، «پدیدارشناسی جان» و «پیشگفتار پدیدارشناسی جان» از گئورگ ویلهلم فریدریش هگل،

«ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی» نوشتهٔ گابریل گارسیا مارکز، «حقوق طبیعی و تاریخ» از لئو اشتراوس، «نظم گفتار» از میشل فوکو، «مبانی جامعه‌شناسی» نوشتهٔ هانری ماندراس و ژرژ گوروچ و «در شناخت اندیشهٔ هگل» از روزه گارودی بخش دیگری از آثار اوست.